

## کتاب یونس نبی

### فراریونس از امر خدا

۱ و کلام خداوند بر یونس بن امتای نازل شده، گفت: ۲ «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن زیرا که شرارت ایشان به حضور من برآمده است.»

۳ اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش فرار کند و به یافا فرود آمده، کشتی‌ای یافت که عازم ترشیش بود. پس کرایه‌اش را داده، سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش برود. ۴ و خداوند باد شدیدی بر دریا وزانید که تلاطم عظیمی در دریا پدید آمد چنانکه نزدیک بود که کشتی شکسته شود. ۵ و ملاحان ترسان شده، هر کدام نزد خدای خود استغاثه نمودند و اسباب را که در کشتی بود به دریا ریختند تا آن را برای خود سبک سازند. اما یونس در اندرون کشتی فرود شده، دراز شد و خواب سنگینی او را در ربود.

۶ و ناخدای کشتی نزد او آمده، وی را گفت: «ای که خفته‌ای تو را چه شده است؟ برخیز و خدای خود را بخوان شاید که خدا ما را بخاطر آورد تا هلاک نشویم.» ۷ و به یکدیگر گفتند: «بیایید قرعه بیندازیم تا بدانیم که این بلا به سبب چه کس بر ما وارد شده است؟» پس چون قرعه انداختند، قرعه به نام یونس درآمد. ۸ پس او را گفتند: «ما را اطلاع ده که این بلا به سبب چه کس بر ما عارض شده؟ شغل تو چیست و از کجا آمده‌ای و وطنت کدام است و از چه قوم هستی؟» ۹ او ایشان را جواب داد که: «من عبرانی هستم و از یهوه خدای آسمان که دریا و خشکی را آفریده است ترسان می‌باشم.» ۱۰ پس آن مردمان سخت ترسان شدند و او را گفتند: «چه کرده‌ای؟» زیرا که ایشان می‌دانستند که از حضور خداوند فرار کرده است

چونکه ایشان را اطلاع داده بود. ۱۱ و او را گفتند: «با توجه کنیم تا دریا برای ما ساکن شود؟» زیرا دریا در تلاطم همی افزود. ۱۲ او به ایشان گفت: «مرا برداشته، به دریا بیندازید و دریا برای شما ساکن خواهد شد، زیرا می دانم این تلاطم عظیم به سبب من بر شما وارد آمده است.

۱۳ اما آن مردمان سعی نمودند تا کشتی را به خشکی برسانند اما نتوانستند زیرا که دریا به ضدایشان زیاده و زیاده تلاطم می نمود. ۱۴ پس نزدیهوه دعا کرده، گفتند: «آهای خداوند به خاطر جان این شخص هلاک نشویم و خون بی گناه را بر ما مگذار زیرا توای خداوند هرچه می خواهی می کنی.» ۱۵ پس یونس را برداشته، در دریا انداختند و دریا از تلاطمش آرام شد. ۱۶ و آن مردمان از خداوند سخت ترسان شدند و برای خداوند قربانی ها گذرانیدند و نذرها نمودند. ۱۷ و اما خداوند ماهی بزرگی پیدا کرد که یونس را فرورد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند.

## ۲

## دعای یونس

۱ و یونس از شکم ماهی نزدیهوه خدای خود دعا نمود ۲ و گفت: «در تنگی خود خداوند را خواندم و مرا مستجاب فرمود. از شکم هاویه تضرع نمودم و آواز مرا شنیدی. ۳ زیرا که مرا به ژرفی در دل دریاها انداختی و سیلها مرا احاطه نمود. جمیع خیزابها و موجهای تو بر من گذشت. ۴ و من گفتم از پیش چشم توانداخته شدم. لیکن هیکل قدس تو را باز خواهم دید. ۵ آنها مرا تا به جان احاطه نمود و لجه دور مرا گرفت و علف دریا بسر من پیچیده شد. ۶ به بنیان کوهها فرود رفتم و زمین به بندهای خود تا به ابد مرا در گرفت. اما توای یهوه خدایم حیات مرا از حفره برآوردی. ۷ چون جان من در اندرونم بی تاب شد، خداوند را بیاد آوردم و دعای من نزد تو به هیکل قدست رسید. ۸ آنانی که اباطیل دروغ را منظور می دارند،

احسان های خویش را ترک می نمایند. ۹ اما من به آواز تشکر برای تو قربانی خواهم گذرانید، و به آنچه نذر کردم وفا خواهم نمود. نجات از آن خداوند است.» ۱۰ پس خداوند ماهی را امر فرمود و یونس را بر خشکی قی کرد.

## ۳

## رفتن یونس به نینوا

۱ پس کلام خداوند بار دوم بر یونس نازل شده، گفت: ۲ «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و آن وعظ را که من به تو خواهم گفت به ایشان ندا کن.»

۳ آنگاه یونس برخاسته، برحسب فرمان خداوند به نینوا رفت و نینوا شهر بزرگ بود که مسافت سه روز داشت. ۴ و یونس به مسافت یک روز داخل شهر شده، به ندا کردن شروع نمود و گفت بعد از چهل روز نینوا سرنگون خواهد شد. ۵ و مردمان نینوا به خدا ایمان آوردند و روزه راندا کرده، از بزرگ تا کوچک پلاس پوشیدند.

۶ و چون پادشاه نینوا از این امر اطلاع یافت، از کرسی خود برخاسته، ردای خود را از برکند و پلاس پوشیده، بر خاکستر نشست. ۷ و پادشاه واکابرش فرمان دادند تا در نینوا ندا دردادند و امر فرموده، گفتند که «مردمان و بهایم و گاو و گوسفندان چیزی نخورند و نچرند و آب ننوشند. ۸ و مردمان و بهایم به پلاس پوشیده شوند و نزد خدا بشدت استغاثه نمایند. و هرکس از راه بدخود و از ظلمی که در دست او است بازگشت نماید. ۹ کیست بداند که شاید خدا برگشته، پشیمان شود و از حدت خشم خود رجوع نماید تا هلاک نشویم.»

۱۰ پس چون خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشت نمودند، آنگاه خدا از بلائی که گفته بود که به ایشان برساند پشیمان گردید و آن را بعمل نیاورد.

## ۴

## غضب یونس

۱ اما این امر یونس را به غایت ناپسند آمد و غیظش افروخته شد،<sup>۲</sup> و نزد خداوند دعا نموده، گفت: «آه ای خداوند، آیا این سخن من نبود حینی که در ولایت خود بودم و از این سبب به فرار کردن به ترشیش مبادرت نمودم زیرا می دانستم که تو خدای کریم و رحیم و دیر غضب و کثیر احسان هستی و از بلا پشیمان می شوی؟»

۳ پس حال ای خداوند جانم را از من بگیر زیرا که مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.»<sup>۴</sup> خداوند گفت: «آیا صواب است که خشمناک شوی؟»

۵ و یونس از شهر بیرون رفته، بطرف شرقی شهر نشست و در آنجا سایه بانی برای خود ساخته زیر سایه اش نشست تا ببیند بر شهر چه واقع خواهد شد. ۶ و یهوه خدا کدویی رویانید و آن را بالای یونس نمود تا بر سر وی سایه افکنده، او را از حزنش آسایش دهد و یونس از کدویی نهایت شادمان شد. ۷ اما در فردای آن روز در وقت طلوع فجر خدا کرمی پیدا کرد که کدو رازد و خشک شد. ۸ و چون آفتاب برآمد خدا باد شرقی گرم وزانید و آفتاب بر سر یونس تابید به حدی که بیتاب شده، برای خود مسالت نمود که بمیرد و گفت: «مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.»

۹ خدا به یونس جواب داد: «آیا صواب است که به جهت کدو غضبناک شوی؟» او گفت: «صواب است که تا به مرگ غضبناک شوم.»<sup>۱۰</sup> خداوند گفت: «دل تو برای کدو بسوخت که برای آن زحمت نکشیدی و آن را نمودادی که در یک شب بوجود آمد و در یک شب ضایع گردید. ۱۱ و آیا دل من به جهت نینوا شهر بزرگ نسوزد که در آن بیشتر از صد و بیست هزار کس می باشند که در میان راست و چپ تشخیص نتوانند داد و نیز بهایم بسیار؟»

قدیم ترجمہ

**The Old Persian Version of the Holy Bible in the  
Persian language of Iran**

Public Domain

Language: فارسی (Persian)

Translation by: Wycliffe Bible Translators

2015-04-21

---

PDF generated using Haiola and XeLaTeX on 21 Feb 2024 from source files  
dated 31 Aug 2023

42cf233a-073b-5751-ab25-e35dacee289f